



نظام سرمایه داری : هذیانی بسیار بخصوص

گفتگو با ژیل دلوز و فلیکس گاتاری

برگردان : بابک سلیمی زاده



سوال : شما وقتی سرمایه داری را تشریح می کنید می گوئید : هیچ عمل و مکانیزم مالی یا صنعتی ای نیست که آشکارکننده ی جنون ماشین سرمایه داری و منش مرض شناسانه ی عقلانیت آن نباشد (نه عقلانیتی کاذب ، بلکه عقلانیتی حقیقی و مربوط به همین مرض شناسی و همین دیوانگی ست که به کار این ماشین می آید . مطمئن باشید .) . دیوانه شدن این ماشین هیچ خطری ندارد . از همان اولش دیوانه بوده است و این (جنون) همان جایی ست که عقلانیت این ماشین از آن می آید . آیا این بدین معنی ست که پس از چنین جامعه ی نا به هنجاری ، یا بیرون از آن ، می تواند جامعه ای هنجارین وجود داشته باشد ؟

دلوز : ما از اصطلاح "هنجار" یا "نابه هنجار" استفاده نکرده ایم . هر جامعه ای عقلانی و در عین حال غیرعقلانی ست . آنها در عقلانیت مکانیزم ، چرخ دنده ها و سیستم اتصالات شان ، ناچاراً به ناعقلانیت ارجاع داده می شوند . درست است که تمام این قواعد و رمزگان ها اتفاقی بدست نمی آیند ، اما ذاتاً از

عقلانیت نیز برخوردار نیستند. مثل «الهیات» که در آن اگر گناه، مفهوم ناب و مجسم را قبول داشته باشید، همه چیز عقلانی است. «برهان» و «دلیل» همواره ناحیه ای جدا افتاده از ناعقلانیت است که توسط آن محافظت نمی شود، با ناعقلانیت به پیش می رود و در ارتباط با عقلانیت شاخصه های ناعقلانی تعریف و تفسیر شده، و تحت هذیانهای دروغ منحرف می گردد. در نظام سرمایه داری همه چیز عقلانی است جز خود سرمایه یا سرمایه داری. مسلماً بازار سهام عقلانی است. فرد می تواند طریقه ی عمل در آن را بفهمد و بیاموزد. سرمایه داران می دانند که چگونه آن را به کار ببرند. ولی این در عین حال کاملاً هذیان گونه است. دیوانه است. اینجاست که ما می گوئیم: امر معقول همواره همان عقلانیت امر نامعقول است. چیزی که به طور شایسته در مورد «سرمایه» مارکس مورد بحث قرار نگرفته است این است که او تا حدی مجذوب مکانیزم سرمایه داری شده بود. صراحتاً به این خاطر که سیستم دیوانه است ولی در عین حال به درستی کار می کند. خب، عقلانیت در يك جامعه یعنی چه؟ یعنی راهی که در آن مردمان منافع (منافع در درون کالبد همین جامعه تعریف می شود) و واقعیتشان را دنبال می کنند. اما در عمق تمام اینها «میل» قرار دارد. سرمایه گذاری. میل، که نباید با سرمایه گذاری منافع و سود - که نوع منافع به اراده و نحوه ی توزیع آن بستگی دارد - اشتباه گرفته شود: ریزشی عظیم، انواع جریانات ناآگاهانه ی لیبیدینال که سازنده ی دیوانگی. این جامعه است. ماجرای حقیقی تاریخ میل است. میل يك سرمایه دار، یا تکنوکرات امروزین، همچون میل يك بنده ی تجارت و اداری. امپراتوری باستانی چین نیست. مردمانی در جامعه ی سرکوب میل. جامعه ای که در آن همیشه کسانی فرصت و حق صدمه زدن به دیگران را دارند. این همان چیزی است که مسئله ی پیوند عمیق میان میل لیبیدینال و حوزه ی جامعه را آشکار می کند. «عشق بی علاقه» ی ماشینی ظالم: نیچه به نکته های جالبی درباره ی جشن همیشگی بردگان اشاره می کند. اینکه چگونه ناگواری، افسردگی و ضعف، بیانگر شیوه ی زندگی آنان است. (در واقع آنها معتقدند که ضعف بردگان موجب اودیسی شدن آنها و در نتیجه تبلور آن در گرایشات افراطی به دولت می شود. آنها با اودیسی شدن، خود موجب سرکوب خود می گردند - م)

سوال: پس آنجایی که تمام اینها مختص به سرمایه داری می شوند کجاست؟

گاتاری: آیا هذیان و سود، و تا اندازه ای میل و خرد در طریقه ای کاملاً تازه و بویژه ناهنجار در نظام سرمایه داری گسترش می یابند؟ من اینطور فکر می کنم. سرمایه یا پول در همان مرتبه از دیوانگی قرار دارد که روانپزشکی؛ منتها در توازن بالینی: «آخرین مرحله». گفتن اش بسیار پیچیده است اما يك نکته باید عنوان شود و آن اینکه در جوامع دیگر استثمار هست، اقتضاحات و مجهولاتی هست، اما اینها قسمتی از «رمزگان» هستند. رمزگانهایی آشکارا نهان. اما در سرمایه داری این مسئله به کلی متفاوت است: هیچ چیز نهان نیست. دستکم در قاعده و پیروی از رمزگان. (به همین دلیل است که نظام سرمایه داری «دموکراتیک» است. و می تواند خود را «همه گیر» کند. بویژه در موارد حقوقی) و در عین حال هیچ چیز مجاز نیست. قانونمند کردن خود. آن غیرمجاز است. در تضاد با جوامع دیگر، این رژیم از دل امر همگانی و مقبول زاده می شود. هذیانی بسیار بخصوص که به رژیم مبتنی بر پول اصالت می بخشد. و در نتیجه چیزی به بار می آید که ما امروز به آن می گوئیم رسوایی: روزنامه ها درباره ی آنها زیاد صحبت می

کنند برخی از مردم به دفاع از خودشان وانمود می کنند ، بقیه مشغول حمله می شوند . هنوز خیلی دشوار است که چیزی نامشروع در رژیم سرمایه داری پیدا کنید . بازگشت مالیات نخست وزیر ، میزان واقعی دارایی ، گروه های فشار ، و به طور کلی مکانیسم اقتصادی و مالی سرمایه ، در مجموع همه چیز قانونی ست جز اشتباهات کوچک . به عبارتی همه چیز همگانی ست اما هیچ چیز مشروع نیست . اگر چپ موجه و معقول بود خود را با ابتذال مکانیسم اقتصادی و مادی راضی می کرد . هیچ نیازی به عمومی کردن آنچه خصوصی ست نیست . مطمئن باشید آنچه پیش از این عمومیت داشته ، مقبولیت عام می یابد . هر کس خودش را در مرتبه ای از جنون نامترادف با درمانگاه ها می یابد .

در مقابل، فرد از ایدئولوژی می گوید . اما ایدئولوژی هیچ اهمیتی ندارد . مشکل ایدئولوژی (ایدئولوژی اقتصادی مسلط یا مخالف) نیست ، بلکه "ساختمان قدرت" است . زیرا ساختمان قدرت (شامل نحوه ی انباشت میل و سرمایه گذاری . لیبیدو) سرکوب اقتصادی را کنار زده و اشکال سیاسی سرکوب را پرورش می دهد .

سوال : پس آیا ایدئولوژی يك برجسته سازي (trompe l'oeil - نوعي تکنیک در نقاشی - م) ست ؟

دلوز : به هیچ وجه . اینکه بگویم ایدئولوژی يك trompe l'oeil است تنها يك تز قدیمی ست . فرد زیرساخت (اقتصادی ، امنیتی) را در يك سو و در سمت دیگر روساخت را ، که هر ایدئولوژی قسمتی از آن است ، قرار می دهد . این به معنی رد پدیده ی میل در ایدئولوژی ست ؛ و راه خوبی ست برای نادیده گرفتن چگونگی عملکرد میل در درون زیرساخت ، و اینکه چگونه در آن سرمایه گذاری می کند ، چه نقشی در آن بازی می کند ، و چگونه در این ارتباط ، قدرت و سیستم سرکوبگر را شکل می دهد . ما نمی گویم ایدئولوژی يك trompe l'oeil است (یا مفهومی که به سمت انحراف حتمی می رود) ما گفتیم ایدئولوژی ای در کار نیست . این يك انحراف است . به همین دلیل با مارکسیسم ارتدکس و حزب کمونیست همخوانی پیدا کرد . مارکسیسم توجه زیادی بر روی تم ایدئولوژی خرج کرد تا بلکه بتواند آنچه در اتحاد جماهیر شوروی رخ داده بود را پنهان سازد : يك تشکیلات جدید از قدرت سرکوبگر . ایدئولوژی ای در کار نیست . تنها تشکیلات قدرت وجود دارد ؛ تا وقتی که پذیرفته شود که تشکیلات قدرت محل اتحاد میل و زیرساخت اقتصادی ست . دو مثال می آورم : آموزش . در ماه می ۱۹۶۸ چپ ها سماجت بسیاری به خرج دادند تا اساتید به عنوان عامل ایدئولوژی بورژوازی وارد جریان اعتراض عمومی شوند . احمقانه است . این به سادگی به حرکات مازوخیستی دانشگاهیان دامن می زند . کشمکش علیه آزمونهای رقابتی ، به سود منافع ستیزه و جدال یا اعتماد ضد ایدئولوژی . عمومی ، به کناری نهاده شد . در همان زمان محافظه کارترین اساتید برای سازماندهی دوباره ی قدرتشان با مشکلی مواجه نبودند . مشکل آموزش مشکلی ایدئولوژیک نیست . بلکه مشکلی ست مربوط به تشکیلات قدرت : این نوعی بخصوص از قدرت آموزشی ست که آن را به صورت يك ایدئولوژی نمایان می کند . اما این يك فریب محض است . قدرت در دبستان است که معنا می گیرد و بر کودکان تاثیر می گذارد . مثال دوم : مسیحیت . کلیسا از اینکه با آن همچون يك ایدئولوژی رفتار شود بسیار خرسند می شود . این می تواند مورد بحث قرار بگیرد . روی نحوه ی عبادت تاثیر می گذارد . اما مسیحیت هیچگاه يك ایدئولوژی نبوده است . مسیحیت تنها يك تشکیلات بسیار ویژه از قدرت است که طی دوره ی امپراطوری روم و قرون وسطی و قدرتهای دیگر ، اشکال گوناگونی به خود گرفته است . این بسیار مهم تر از ایدئولوژی ست .

گاتاری : در ساختار سیاسی سنتی نیز همین مسئله وجود دارد. شخص می بیند که همان فریب همیشگی دوباره و دوباره در همه جا تکرار می شود : یک مباحثه ی اساسی ایدئولوژیک در مجمع عمومی و زیر سوال بردن تشکیلات تنها برای کمیسیون های بخصوصی امکان پذیر است. این تردیدهای فرعی توسط حق انتخابات سیاسی تعیین می گردند . حال آنکه در مقابل ، مشکلات واقعی آن دسته از تشکیلاتی هستند که شفاف یا عقلانی نشده اند اما پس از آن در دوره های ایدئولوژیک طرح ریزی می شوند . اختلاف واقعی اینجا نمایان می شود : معامله ی میل و قدرت ، سرمایه گذاری ها ، ادیوس جمعی ، وجدان جمعی ، پدیده های خودسر و الی آخر . و پس از آن مخالفان سیاسی خود را آماده می کنند : فرد خود را در وضعیتی علیه دیگری قرار می دهد . چرا که در طرح ریزی تشکیلات قدرت او دشمن خود را از پیش انتخاب کرده و از او متنفر است .

سوال : تحلیل شما در مورد اتحاد شوروی و سرمایه داری قانع کننده است . اما در جزئیات چه ؟ اگر تمام مخالفت های ایدئولوژیک با تعریف و تعیین ، کشمکش میل را پنهان کنند ، شما چه تحلیلی خواهید داشت ؟ برای مثال انشعاب گروه های تروتسکیست ؟ این می تواند نتیجه ی کدامین کشمکش میل باشد ؟ با وجود کشمکش سیاسی ، ظاهراً هر گروه یک وظیفه را در مقابل حریف انجام می دهد : سلسله مراتب اعتمادیابی ، بازسازی محدودیتهای کوچک اجتماعی ، تفسیر نهایی جهان ، . . . من تفاوتی نمی بینم .

گاتاری : چون هر گونه شباهتی به گروه های مرگ صرفاً بر اثر تصادف است ، هر کس می تواند یکی از این گروه ها را تصور کند که خود را با وفاداری اش به وضعیت دشوار چپ کمونیست بعد از پیدایش جهان سوم تعریف می کند . این امری بدیهی ست . بر پایه ی آشناسی (طرز تلفظ بعضی کلمات و حالات و اشاراتی که آنها را همراهی می کنند .) و سپس ساختار تشکیلات ، نوع بستگی میان متفقین ، میانه روها و مخالفان ، این می تواند تصویری مجسم از اودیپی شدن باشد . جهانی پیچیده مثل یک انسان صدمه دیده که با تغییر وضعیت اش احساس امنیت خود را از دست می دهد . در سرتاسر اینگونه از هویت بخشی به تصاویر و اشکال ، نوعی تلاش برای شخصیت بخشیدن به استالینسم (به غیر از ایدئولوژی آن) وجود دارد . از سوی دیگر شخص چهارچوب کلی . روش را حفظ می کند و به دقت خود را با آن مطابقت می دهد . " دشمن همان است رفقا ! تنها شرایط تغییر کرده است " و شخص گروهک بازتری می یابد . این یک توافق است : شخص نخستین تصویر را خط می زند و در عین حال آنرا حفظ می کند و تصورات دیگر را تزریق می کند . شخص ملاقات و جلسات آموزشی و همچنین مداخله ی خارجی را افزایش می دهد . برای اراده ی میل ، آنگونه که زاییر (Zaire) می گوید ، راه مشخصی هست که موجب تحریک دانشجویان و مبارزان از میان سایرین می شود . (اراده ی میل مورد نظر دلوز و گاتاری با اراده معطوف به قدرت نیچه شباهت زیادی دارد با این تفاوت که بدن نزد دلوز و گاتاری از یک سو محل انباشت لیبیدو و از سویی دیگر محل تقاطع نیروهای بیرونی و اجتماعی ست ؛ و تعامل این دو است که بدن را می سازد . اما بدن نزد نیچه از آموزه ای زیست شناختی پیروی می کند و از منظر فیزیولوژی مورد بررسی قرار می گیرد - م)

در بررسی نهایی ، تمام این گروه ها به سادگی یک چیز را نشان می دهند: آنها به صورت رادیکال از طریقه شان برگشته اند : تعریف رهبر ، پروپاگاندا ، مفهوم نظم ، وفاداری ، تواضع ، ریاضت مبارزه . بدون

بررسی اقتصاد میل در ماشین اجتماع ، چگونه می توان به این تضادها پاسخ داد ؟ از آنرا شایسته ها تا مائونیست ها گستره ی بسیار وسیعی ست . سیاسی و به همان اندازه تحلیلی . بدون در نظر گرفتن توده ی مردم خارج از محدودیتهای طبقه ، فرد درست نمی داند چگونه جذب ی چپ ها ، جنبش متحد انقلاب و مسئله ی بی طرفی را از هم تمیز بدهد .

شخص باید نقش این ماشین ها ، این گروهکها ، و کار آنها یعنی انباشت و اصرار بر سقوط میل را تشریح کند . مسئله ی دشواری ست : ضربه خوردن از سیستم اجتماعی چیزی که در ساختار از پیش تشکیل شده ی این کلیساهای کوچک تکامل می یابد . از یک نظر ، می ۱۹۶۸ یک انقلاب شگفت انگیز بود . قدرت میل آنقدر تسریع شد تا موجب انحلال گروهکها گردید . همین بعدها آنها را به جان هم انداخت : آنها در طبقه بندی دوباره ی کار با شدت عملی دیگر شرکت کردند . CGT (اتحادیه کمونیست کارگری) ، PC و CRS (پلیس شورش) . من از این گفته قصد تحریک کسی را ندارم . به طور قطع مبارزین شجاعانه با پلیس درگیر شدند . اما اگر شخص حوزه ی کشمکش را به قصد بررسی کارکرد میل ترک کند ، باید آن دسته از گروهکها را که در جوهره ی سرکوب جوانی دست دارند ، شناسایی کند : رسیدن به "میل" رها شده" و به جریان انداختن آن .

سوال : میل رها شده چیست ؟ من کاملا شاهد هستم که این چگونه در سطح گروههای مستقل یا کوچک منتقل می شود: آفرینش هنری ، شکستن در و پنجره ها ، آتش زدن ، یا عشق و حال و در تنبلی و بخور و بخواب همه چیز را به جهنم فرستادن . اما بعدش چه ؟ در سطح یک گروه اجتماعی ، میل رها شده چه چیز می تواند باشد ؟ و این در ارتباط با " کلیت جامعه " به چه چیز دلالت می کند ؟ البته اگر همچون میشل فوکو این عبارت را رد نمی کنید .

گاتاری : ما میل را به یکی از انتقادی ترین و حساسترین مراحل کشانده ایم : مرحله ی شیزوفرنیک و انسان شیزوفرنیک که می تواند چیزی درون یا وراي هدف شیزوی محدود را سبب شود ، توسط مخدرها و سرکوب اجتماعی خرد می شود . این به ما نشان می دهد که افراد شیزوفرنیک مستقیما بیانگر رمزگان گشایی میل هستند . اما آیا بدین ترتیب فرد شکلی جامع از اقتصاد میل را امکان پذیر می کند ؟ مسلما نه در مقطعی موضعی . من به سختی می توانم یک اجتماع کوچک و آزاد را تصور کنم که بتواند در برابر جریانهای سرکوبگر جامعه از خود محافظت کند . اما اگر - برعکس - میل در درون بافت جامعه کاملا شکل بگیرد و با مکانیزم بازتولید خود همراه شود ، آنگاه یک جنبش آزادی می تواند در تمامی جامعه تبلور یابد . در می ۱۹۶۸ ، از نخستین جرقه ها تا برخوردهای موضعی ، تحول به شدت به تمامی جامعه انتقال پیدا کرده بود . حتی در بعضی از گروهها که به کلی از مرحله پرت بودند (دکترها ، حقوقدانان و کسبه) . ولی این علاقه و شور و شعف بود که پس از تنها یک ماه مبارزه ، پیروزی را به ارمغان آورد . ما به سمت هیاهوهای از همین نوع ، اما بسیار عمیق تر ، پیش می رویم . (انسان شیزوفرنیک ، که همان پرولتاریا و محصول اضافه ی سرمایه داری ست ، با بازتولید و رمزگان گشایی میل خود ، در مقابل ماشین قلمروزدایی شده ی اجتماع قرار می گیرد - م)

سوال: آیا اینها می‌توانست یک آزادی‌نرومند و پایدار. میل در تاریخ بوده باشد به جای مقاطع زمانی کوتاه جشن، کشتار، جنگ یا تحولات انقلابی؟ و آیا شما واقعا به پایان تاریخ باور دارید؟ پس از هزاره‌ی بیگانگی، آیا تحول اجتماعی در یک انقلاب نهایی، که همان آزادسازی همیشگی. میل است، تکمیل می‌شود؟

گاتاری: نه این و نه آن. نه یک مرحله‌ی نهایی به تاریخ پایان می‌دهد، و نه یک افراط موقت و مقطعی. تمامی تمدن‌ها، تمامی دوره‌ها پایانه‌ی تاریخ را شناخته‌اند. این لزوماً متقاعدکننده و رهایی بخش نیست. به این چیزها هم مثل همان افراطها و جشن و خرابکاری‌ها نمی‌توان چندان امید بست. هستند مبارزین انقلابی‌ای که احساس مسئولیت شدیدی می‌کنند و می‌گویند: "بله. افراط. این نخستین مرحله‌ی انقلاب است. مسائلی مهم و جدی...". اما میل در لحظه‌ی بسیط جشنهای انقلابی هرگز آزاد نشده است. به بحثی که ویکتور و فوکو در مجله‌ی "Les Temps Moderns" بر سر مائوئیست‌ها داشتند توجه کنید. ویکتور با افراط موافق است، اما در "مرحله‌ی نخستین". ویکتور به دنبال دستگاه دولتی و قاعده‌ی تازه، دیوان عدالتی دیگر، یک فرایند قانونی ملموس برای توده‌ها و یک راه سوم (حزب سوم - Third party) است که مستعد رفع تناقضات و تردیدهای توده‌ها باشد. فرد همیشه همان شکل قدیمی را می‌یابد: تفکیک توهمات که می‌تواند موجب ترکیب شود، از تشکیل حزب به مثابه‌ی شکل اولیه‌ی دستگاه دولتی، تا طرح ریزی رده‌های کاری. پرورش یافته و پیشرفته؛ و باقی‌اش یک محصول اضافه است، یک پروتاریای کم‌سواد که همیشه باید بدگمان باشد (همان محکومیت همیشگی میل). اما این تمایزات خود راهی دیگر برای محبوس کردن. میل به نفع طبقه‌ی بروکرات است. فوکو به متهم کردن Third party واکنش نشان می‌دهد و می‌گوید اگر عدالتی همگانی برقرار باشد، از سوی یک دادگاه صادر نمی‌شود. او به خوبی نشان می‌دهد که وجه تمایز "پروتاریای پیشرو"، قبل از هر چیز تمایزی است که از طبقه‌ی بورژوا به توده‌ها معرفی شد و بنابراین به از میان بردن پدیده‌ی میل کمک می‌کند: برای به حاشیه کشاندن میل. تمامی مسئله همان دستگاه دولتی است. این دور از واقعیت است که برای آزادسازی میل به حزب یا دستگاه دولتی تکیه کنیم. خواست عدالت بهتر درست مثل این است که به دنبال قاضی بهتر، پلیس بهتر، رئیس بهتر و فرانسه‌ای پاکتر باشیم. سپس از ما سوال می‌شود: بدون یک حزب، چگونه می‌توانید تلاشهای مجزا و دور از هم را متحد کنید؟ این ماشین چگونه می‌تواند بدون یک دستگاه سازمانده‌ی عمل کند؟ این واضح است که انقلاب نیاز به یک ماشین جنگنده دارد. این کاملاً یک دستگاه دولتی نیست. همچنین مسلم است که به تجزیه و تحلیل نیاز دارد. تجزیه و تحلیل. میل توده‌ها. این دستگاهی بیرونی برای ترکیب نیست. میل رها شده یعنی میلی که از تنگناهای فقدان (آرزو) رهایی می‌یابد: این نه به معنی وقف دادن، اجتماعی کردن یا به نظم در آوردن آن، بلکه متصل کردن آن به راهی است که جریان آن در بدنی اجتماعی منع نشده باشد و بیانی جامع داشته باشد. آنچه اهمیت دارد وحدت اقتدارگرایان نیست؛ بلکه بیشتر نوعی شیوع بی‌پایان است: میل در مدرسه‌ها، اداره‌ها، میان همسایه‌ها، محله‌ها، مهد کودکیها، زندانها و... این نه مربوط به اداره کردن، بلکه مربوط به جهش از اینهاست. تا وقتی که شخص میان از خود بی‌خودی. آناشویی و رمزگذاری. بروکراتیک و سلسله‌مراتبی. تشکیلات یک حزب در نوسان باشد، آزادی میلی در کار نیست.

(در واقع بر خلاف لکان که معتقد است میل همزمان با خیال بوجود می‌آید، دلوز و گاتاری نحوه‌ی انباشته شدن میل را در سطحی مادی دنبال می‌کنند و معتقدند که جستجوی میل در سطح نمادین،

اودیپی شدن آن را سبب می شود که خود محصول سرمایه داری ست . در واقع با اودیپی شدن است که خانواده کنترل مناسبات اجتماعی را بر عهده می گیرد . دلوز و گاتاری با ردّ این مسئله ، از این مفهوم لکانی که میل را از طریق فقدان مورد بررسی قرار می دهد ، فراتر می روند - م)

سوال : آیا سرمایه داری در ابتدا قادر به تصاحب میل اجتماعی بود ؟

دلوز : قطعاً . سرمایه داری یک ماشین مهیب میل بوده و هست . معنای تولید ، نیروی انسانی ، بازارهای تازه ، تمام اینها سرشار از میل است . تنها کافی ست مجموع پیشامدهای ریشه ای سرمایه داری را در نظر بگیرید تا ببینید که تا چه میزان محل تجمع نیروهای میل است ؛ تا چه حد زیرساخت و اقتصاد آن جزء لاینفک پدیده ی میل است ؛ و همچنین فاشیسم . باید گفت سرمایه داری میل اجتماعی را تصاحب کرده است که خود شامل میل به سرکوب و مرگ است . مردم علیه هیتلر به پاخاستند . علیه ماشین فاشیست . اما اگر سوال شما به این معنی ست که سرمایه داری در ابتدای خود انقلابی بود ، آیا انقلاب صنعتی هرگز با انقلاب اجتماعی منطبق بوده ؟ باید بگویم نه ، من اینطور فکر نمی کنم . سرمایه داری از بدو به وجود آمدنش با وحشیگری افسار گسیخته ای گره خورده است . او تشکیلات قدرت و دستگاه حکومتی خود را از همان ابتدای کار در اختیار داشته است . آیا سرمایه داری بر زوال رمزگان ها و قدرت اجتماعی سابق دلالت می کند ؟ مسلماً . اما او چرخهای قدرت سیاسی اش را از قبل برپا کرده بود . از میان شکاف رژیم های گذشته . همیشه همین طور است : چیزها چندان مترقی نیستند ، تا وقتی که آرایش اجتماعی برقرار شود ، عوامل بهره برداری و سرکوب همینجا شکل می گیرند و با پر کردن خلا سیاسی با تمام قوا عمل می کنند . نخستین سرمایه داران همچون پرندگان شکاری عمل می کنند . آنها انتظار می کشند ، انتظار کارگری را که از شکاف های سیستم فوق الذکر به سمت آنها فرود می آید . این امری واضح است . به این می گویند انباشت اولیه .

سوال : در عوض من فکر می کنم بورژوازی انقلاب خود را در طول دوره ی روشنگری تدارک دید . از دیدگاه آن ، این یک طبقه بندی انقلابی بود برای "پایان تلخ " ، تا رژیم کهن گذشته را تغییر داده و به قدرت برسد . هر چقدر حرکات موازی میان دهقانان و حاشیه نشینان جا باز کرد ، انقلاب بورژوازی که انقلابی ست متشکل از دوره های مختلف بورژوازی ، غیر قابل تفکیک تر شد . داورى کردن آن به نام معرفّ آرمانهای سوسیالیست قرن ۱۹ یا ۲۰ ، مقوله ی بی موردی ست .

دلوز : آنچه شما می گویند با صورت کلی مارکسیست جور در می آید . در یک نقطه از تاریخ ، بورژوازی انقلابی بود . این برای گذار از مرحله ای از سرمایه داری و انقلاب بورژوازی بسیار ضروری بود . این دیدگاهی استالینیستی ست ، اما به آن خطرناکی به نظر نمی رسد . وقتی که یک تشکیلات اجتماعی ، خود را تحلیل می برد ، هر چیزی خود را رمزگان گشایی می کند ، جریانات غیرقابل کنترل طغیان می کنند ، همچون مهاجرت دهقانان در اروپای فنودالی . پدیده ی قلمروزدایی (deterritorialisation) . بورژوازی رمزگانی جدید وضع کرد . هم اقتصادی و هم سیاسی . بنابراین هر کس ممکن است فکر کند که این یک انقلاب بوده است . نه به هیچ وجه . دانیل گورین (Daniel Guerin) مسائلی عمیقی را درباره ی انقلاب ۱۷۸۹

مطرح کرده است. بورژوازی هیچگاه درباره ی اینکه دشمن واقعی اش کیست، فریبندگی نکرده است. دشمن واقعی بورژوازی نظام گذشته نبود، بلکه چیزی بود که از نظام کنترل گذشته و آنچه بورژوازی در تسلط بر وضع آن بسیار کوشید، فرار کرده بود. او تمام قدرتش را برای سرنگونی نظام گذشته به کار بست. اما این قدرت تنها می تواند به مخالفت با آنچه در قیام علیه نظام گذشته حضور داشته است دست بزند. بورژوازی هیچگاه انقلابی نبوده است. او تنها منتظر می ماند تا دیگران انقلاب را برای او به ارمغان بیاورند. او موج عظیم میل عمومی را دستکاری می کند، جهت می دهد و سرکوب می کند. مردم سرانجام در Valmy سرکوب شدند. (Valmy - محل وقوع "نبرد والمی" (۱۷۹۲) یا در حقیقت "به توپ بستن والمی". نبرد والمی کشمکش بی حاصل و البته وخیم در جریان انقلاب فرانسه بود. با وجود تلفات اندک و نتایج تاکتیکی بی حاصل، والمی از مهمترین نبردهای آن دوران به حساب می آید. م)

سوال: آنها در Verdun نیز سرکوب شدند. (Verdun - محل وقوع جنگ وردون (۱۹۱۶) در جریان جنگ جهانی اول. نبرد وردون یکی از سخت ترین نبردهای جنگ جهانی بود که از آن به عنوان "نبرد فرسودگی" یاد می کنند این جنگ به صورت طاقت فرسای مابین دو طرف درگیر (آلمان و فرانسه) ادامه پیدا کرد و تلفات بسیاری به جای گذاشت. م)

گاتاری: دقیقاً. و همین برای ما جالب است. این طغیانها، این تجلیات، این حرارتها و شور و شوق ها از کجا می آیند که عقلانیت اجتماع از تعریف آن عاجز است و در بدو تولد توسط قدرت منحرف و اسیر می شود؟ نمی توان برای تشریح یک موقعیت انقلابی، به یک تحلیل ساده از مقتضیات زمان پرداخت. در ۱۹۰۳ حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوستگی و تشکیلات پرولتاریا و همچنین نقش آوانگارد را به چالش کشید. و در حین تظاهر به آماده شدن برای انقلاب، با حوادث ۱۹۰۵ به شدت تغییر شکل داد و بر تحولات سوار شد. میل در مقیاس وسیع اجتماعی که حاصل موقعیتی غیرقابل درک بود تبلور یافت. در ۱۹۱۷ نیز همینگونه بود. و آنجا نیز سیاستمداران بر تغییرات سوار شدند و عاقبت کنترل آن را نیز به دست گرفتند. تا به حال هیچ گرایش انقلابی نتوانسته یا نخواسته یک تشکیلات شورایی را راه بیندازد که به توده ها اجازه دهد عهده دار واقعی منافع و میل خود باشند. در عوض، فرد ماشینها را در گردش نگاه می دارد، همان ساختارهای سیاسی، که طبق مدلی که "دیمیتر" در هفتمین نشست بین المللی استادانه طراحی کرد، عمل می کند. (جابجایی میان جبهه ی مردمی و فشارهای فرقه ای) و این به همان سرکوب منجر می شود. ما این را در ۱۹۳۶، ۱۹۴۵ و ۱۹۶۸ شاهد بودیم. بدیهی ست که توده ها از انقلاب رهایی بخش سر باز بزنند. این سیاستی ست پنهان متناظر با رئیس جمهور یا مذهبی، اما با پرچم سرخی در دست! و ما فکر می کنیم این با وضعیت پیش روی میل مطابق است: راهی دشوار برای مقابله با خود، فردیت و خانواده بسیار ساده است: یا شخص ساختار تازه ای را می یابد و به سمت آمیزش و ائتلاف مجموعه ی میل و سازمان انقلابی

گام برمی دارد ، و یا همین مسیر را ادامه می دهد ، و از سرکوبی به سرکوب دیگر می رود تا اینکه از کم‌دی دیگری همچون فاشیسم هیتلر و موسولینی سر در آورد .

سوال : با تمام این حرفها ، آنچه طبیعت این ورطه است ، میل بنیادین انسانی قانونمند و اجتماعی بودن است ، آنچه همواره به آن خیانت شده است چیست ؟ و چرا خود را به خدمت ماشین اقتدار در می آورد و اینگونه هم باقی می ماند ؟ آیا این بدین معنی است که میل محکوم است به یک طغیان همه جانبه بدون هیچ پیامد و خیانتی ؟ تاکید می کنم : آیا ممکن است چنین روز خجسته ای در تاریخ اتفاق بیافتد که در آن "میل رها شده" به صورت جامع بروز کند ؟ چگونه ؟

دلوز : اگر کسی بداند ، درباره ی آن حرف نخواهد زد ، بلکه عمل خواهد کرد .
به هر حال . . . فلیکس به این نکته اشاره کرد : سازمان انقلابی باید همچون ماشین جنگی باشد . خالی از عوامل حکومتی . شامل تحلیلگران . میل ، نه ترکیبات ظاهری و صوری . در هر سیستم اجتماعی ، همیشه راههای گریزی هست و موانعی که آن راهها را سد کنند . و همچنین دستگاه اصلاحی که آنها را می سازد ، یا به سمت سیستم مورد نظر منحرف می کند . جنگهای صلیبی باید از این منظر مورد بررسی قرار بگیرند . اما از هر لحاظ ، سرمایه داری شخصیت بسیار ویژه ای دارد : راههای فرارش چندان غیرقابل دسترسی نیستند . این راهها زاده ی عملکرد خود . آن هستند . سرمایه داری با بسط رمزگان گشایی تمام جریانات ، نوسانات ثروت ، زبان ، هنر و غیره ساخته شد . هیچ رمزگانی نیافرید . بلکه شیوه ای از پاسخگویی را بنا نهاد که بنیان اقتصاد آن بر پایه ی رمزگان گشایی بدیهی جریانات بود . سرمایه داری هر نقطه ی گریز یا جهشی را سد می کند و هر شکافی به بیرون را در هر اندازه ای که باشد می پوشاند . او هیچکدام از مشکلات اساسی اش را بر طرف نمی کند . او همواره حد و حدود خودش را زیر پا می گذارد . با ارجاع خود به محصولات بدست آمده ، حیات اجتماعی اش ، جمعیت شناسی اش ، مرزهایش با جهان سوم ، فضای داخلی اش و . . . خود را در موقعیت اضطراری قرار می دهد . شکاف های آن همه جا هستند و همیشه به تغییر حد و حدود سرمایه داری منجر می شوند . و بی شک راه حل (آن نوع رهایی مؤثر که مد نظر جکسون بود : " من از دویدن باز نمی ایستم ، اما در حین دویدن به دنبال سلاح می گردم . ") همچون رهایی های دیگر - رهایی اسکیزو یا رهایی ناشی از مخدر- نیست . بلکه دقیقاً مربوط به حاشیه نشین کردن است : تمام این راههای گریز به بستر انقلابی . در نظام سرمایه داری این راههای گریز شخصیتی تازه به خود می گیرند . شکلی تازه از پتانسیل انقلابی . به همین خاطر است که می شود امیدوار بود .

سوال : از جنگهای صلیبی گفتید ؛ آیا برای شما این از اولین مانیفستهای شیزوفرنی جمعی در غرب است ؟

گاتاری : در واقع این یک جنبش شیزوفرنیک غیر عادی بود . در جهانی اساساً شیزوفرنیک و آشفته . هزاران هزار نفر از مردم از زندگی شان سیر شده بودند . واعظان آمدند . مردم روستاهایشان را ترک کردند . کمی بعد از این بود که قلمرو متزلزل . پاپ تلاش کرد تا با آغاز تحرکات در سرزمین مقدس به آنها جهت دهد . به دو دلیل : دور ماندن از گروههای گمراهان ، و تقویت نیروهای مسیحی در خاور نزدیک که در آن زمان توسط

ترك ها تهديد مي شدند. اما همیشه درست عمل نمي شود : ونيزي ها در نبرد قسطنطنيه بسيار تحليل رفتند . جنگهاي صليبي به سمت شمال فرانسه تغيير جهت پيدا كرد و خيلي زود تمامي سمپاتي اش را از دست داد : روستاهايي بودند كه از همين كودكان " صليبي " ساخته شدند. كودكاني كه ارتش منظم آخرش بايد آنها را از گوشه و كنار جمع آوري مي كرد . آنها يا كشته مي شدند يا به بردگي برده مي شدند .

سوال : آیا مي توان نقاط مشتركي ميان جنبشهاي همزمان و معاصر يافت : راهي فرعي براي فرار از كارخانه و اداره ؟ و آیا هيچ پاپ اي در كار بود تا آنان را جذب كند و به سمت يك انقلاب مسيحي بكشاند؟

گاتاري : بهبودي يافتن به وسيله ي مسيحيت امري غيرقابل تصور نيست . اين تا حدي در ايالات متحده يك واقعيت است . و بسيار كمتر از آن در اروپا يا فرانسه . اما اين بازگشت پيش از اين در گرايشات غريزي به طور پنهان وجود دارد . اينكه شخص مي تواند از توليد كناره بگيرد و جامعه اي كوچك بدون احاطه ي سرمايه داري را دوباره احيا كند .

سوال : در كشوري مثل ما ، چه نقشي را مي توان همچنان براي كليسا قائل بود ؟ در قرن هجده كليسا هنوز در مركز قدرت بود و تا پيش از ظهور دولت ملي ، ساختار و پيكره ي اصلي ماشين اجتماع را تشكيل مي داد . اما امروز بنا بر تكنولوژي ضرورت عمل ، كنار گذاشته شده است و ظاهرا با توجه به مقتضيات زمانه و بدون هيچ دستاويزي تجزيه شده است . تنها مي توان اميدوار بود كه اگر كليسا توسط جريانات كاتوليكي ترقي خواه تحت فشار قرار بگيرد ، نسبت به سازمانهاي ديگر سياسي منش اعترافي اش را از دست ندهد .

گاتاري : و عبادي اش؟ آیا اين دوباره بازگشتن به درگاه كسي نيست ؟ كليسا هيچگاه قدرتمند تر از اين نبوده است . اين تكنولوژي كليسا ست . مسيحيت و پوزيتيويسم همواره شرکاي خوبي براي هم بوده اند . پيشرفت علوم پوزيتيو محرکه اي مسيحي دارد . نمي توان گفت كه روانپزشك جايگزين كشيش شده است . همچنان كه نمي توان گفت رئيس پليس جايگزين كشيش شده است . در نظام سرکوب ، براي هر كسي نقشي هست . آنچه در مسيحيت رو به زوال است ايدئولوژي . آن است ، نه تشكيلات قدرت اش.

سوال : بگذاريد برويم سر . اين جنبه ي كتاب شما : مقاله ي انتقادي . روانپزشكي . آیا مي توان گفت فرانسه پيش از اين توسط روانپزشكي "سكتور" (sectuer) احاطه شده بود ؟ ميزان اين احاطه و نفوذ چه قدر است ؟

گاتاري : ساختار درمانگاههاي رواني ذاتا بستگي دارد به اينكه حكومت و روانپزشكان چه ماموريتي داشته باشند . براي مدت زيادي حكومت تصميم گرفت از سياسي قهرآمیز استفاده كند و براي تقريبا يك قرن هيچ عمل مثبتي انجام ندهد . فرد بايد در انتظار هر نشانه اي از اضطراب مي بود : اولين انقلاب روان پزشكي . گشوده شدن درمانگاه ها ، خدمات رايجان ، موسسات روانكوي . تمام اينها به سياستهاي غير عملي " بخش بندي" كه عبارت بود از محدود كردن پذيرش بيمار و فرستادن گروهی از روان پزشكان همچون مامورين به ميان مردم . به خاطر فقدان اعتبار و اراده ، روند براندازي متوقف شد : سرويس دهی ضعيف و

درمانگاههایی در کم امکانات ترین مناطق . و اکنون ما در بحرانی بزرگتر به سر می بریم . بحرانی متناظر و هم اندازه با بحران دانشگاه ، فاجعه ای همه جانبه و در تمام سطوح : رفاه ، تعلیم کارمند ، درمان ، و الی آخر

طرح ریزی نهادینه ی دوران کودکی ، با موفقیت بیشتری به سرانجام رسید . بدین معنی که ابتکار عمل از دست حکومت و دارایی اش خارج شد و به دست انجمن ها افتاد . (انجمنهای نگهداری از کودکان یا انجمن اولیا) . این نوع راه اندازی ها افزایش یافت و از طرف تامین اجتماعی حمایت شد . کودک بلافاصله توسط شبکه های روانپزشکی مورد حمایت قرار میگرفت ، از سن سه سالگی تادیب می شد و به زندگی اش ادامه میداد . می توان تاثیر این قضیه را در روانپزشکی بلوغ دید . در ظاهر این تنگنا ، حکومت سعی در ملیت زدایی کردن از این نهادها به نفع نهادهای دیگر که مشمول قانون ۱۹۰۱ می شوند دارد که اکثرشان توسط قدرت سیاسی و گروههای ارتجاعی خانوادگی دستکاری می شوند . اگر بحران اخیر موفق نشود پتانسیل انقلابی اش را آزاد کند ، ما به سمت مراقبت و نظارتی روانپزشکانه پیش خواهیم رفت . محافظه کارترین ایدئولوژی ، همه جا در حال شکوفایی ست . گسترش و وسعت مفهوم " ادیپی شدن " (Oedipalism) . در "بخش کودکان" ، کودک به مسئول آنجا می گوید " عمو" به پرستارش می گوید " مامان" . من تا به حال برتری مثل این نشنیده ام : بازیهای گروهی از قواعدی مادرانه پیروی می کنند و کارگاه ها از قواعدی پدرانه . روانپزشکی سکتور به نظر ترقی خواه می رسد چون درمانگاه را راه اندازی کرده است . اما اگر این به معنای تحمیل یک شبکه به ساکنان است ، به زودی افسوس خواهیم خورد که چرا تیمارستانها و یتیم خانه های گذشته را از دست دادیم . روانکاو آشکارا چنین وظیفه ای دارد . مسئله ای که از همه چیز بدتر و وخیمتر است . بسیار خطرناکتر از نیروی سرکوب .

دلوز : یک نمونه : زنی وارد یک مرکز مشاوره می شود . توضیح می دهد که قرصهای آرامش بخش مصرف می کند . یک لیوان آب می خواهد . بعد شروع می کند به صحبت : " میدانید که من به چه میزان از فرهنگ بهره برده ام . من تحصیل کرده هستم . عاشق مطالعه ام . اما اکنون تمام وقتم را گریه می کنم . راه نجاتی نیست . وقتی که دارم چیزی می خوانم می زخم زیر گریه . تلویزیون می بینم . تصاویر ویتنام را می بینم . نمی توانم تحمل کنم . " دکتر چیز زیادی نمی گوید . زن ادامه می دهد : " من در گروه مقاومت بوده ام . . . برای مدتی . من یک ناجی بوده ام " دکتر از او می خواهد که توضیح بیشتری بدهد . " اوه ، بله ، شما متوجه نمی شوید دکتر ؟ من به یک کافه رفتم و پرسیدم برای رنه چیزی پیدا میشه ؟ کاغذی به دستم داده می شود که باید دست به دست کنم . " دکتر اسمی شنیده است . " رنه " . بلند می شود : " چرا گفتی رنه ؟ " . این اولین باری ست که دکتر سوالی می پرسد . بنابر آنچه گفته شد . زن داشت درباره ی مترو ، هیروشیما ، ویتنام و تأثیری که تمام اینها بر بدن او گذاشته اند ، صحبت می کرد . اما دکتر فقط سوال می کند که " صبر کن ببینم . . . " رنه ؟ " . . . رنه برای تو چه معنایی داره ؟ رنه - کسی که از نو زاده شده [re-n'e] ؟ رنسانس (Renaissance) طرح معنی داری ست . آرکی تایپ : " شما دوست دارید از نو زاده شوید " . دکتر مسیر را دنبال می کند و از دختر می خواهد که از پدر و مادرش بگوید .

این جنبه ی اصلی . کتاب ماست . روانپزشکان و روانکاوان هیچگاه متوجه چیزی به نام « هذیان » نیستند . فقط کافی ست به صحبتهای کسی که هذیان زده است گوش کنید : این روسها و چینی ها هستند که او را آزار

می دهند . لبهام خشک شده . یکی من رو توی مترو گانید . همه جا اسپرم ها و نطفه ها توی هم می لولند ، به خاطر فرانسوی هاست . به خاطر یهودی ها و مائونیست ها : به خاطر تمام هذیانهای بستر جامعه . چرا این نباید به میل جنسی (sexuality) سوژه ارتباط داشته باشد ؟ و ارتباطی که با چینی ها ، سفیدها ، سیاه ها و یا با تمدن ، جنگهای صلیبی یا مترو دارد ؟ روانپزشکان و روانکاوان متوجه هیچکدام از اینها نیستند . آنقدر تدافعی عمل می کنند که چیزی قابل دفاع به جا نمی گذارند : " از چینی ها گفتم . اما پدرت چی ؟ نه ، اون چینی نیست . پس ببینم ، معشوق چینی نداری ؟ " و اگر لیبیدوی " انجلا دیویس " (Angela Davis - از شخصیتهای چپ شناخته شده ی امریکا که همسرش در زندان به قتل رسید - م) لیبیدوی اجتماعی و انقلابی باشد چه ؟ اگر او دقیقاً به دلیل انقلابی بودنش عاشق شده بوده چه ؟

این چیزی ست که ما می خواهیم به روانپزشکان و روانکاوان بگوییم : شما نمی دانید هذیان چیست ؛ شما هیچی نمی فهمید . اگر کتاب ما معنایی داشته باشد ، این است که ما به مرحله ای رسیده ایم که اکثر مردم احساس می کنند که ماشین روانپزشکی دیگر به کار نمی آید ؛ و اینکه تمام نسل ها از تمام اشکال معنایی (اودیپوس و اختگی ، خیالی و نمادین) که بی وقفه بر محتوای اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی اضطراب روانی تاثیر می گذارند ، اشباع شده اند .

سوال : شما شیذوفرنی را با سرمایه داری پیوند زده اید . این پایه ی اصلی کتاب شماست . آیا نمونه های شیذوفرنی در جوامع دیگر هم وجود دارد ؟

گاتاری : شیذوفرنی که پیامد سرمایه داری ست ، ابتدا با تراوشاتی کوچک و ناخوشیهای بخصوص بدست می آید : در جوامع دیگر آزاد یا منزوی کردن به طریقی دیگر اعمال می شود . افراد در جوامع ابتدایی مذکور غل و زنجیر نمی شوند . زندان و حبس اشکال رایجی نیستند . شخص را اخراج می کنند و می رانند . او را تبعید می کنند و قبل از اینکه به روستای مجاور رسیده باشد ، در اعماق راه می میرد . علاوه بر این ، هر کدام از این سیستمها بیماری مخصوص به خودشان را دارند : هیستری . جوامع ابتدایی مذکور ، پارانیوایی توام با مانیا (manie)ی امپراتوریهای بزرگ . اقتصاد سرمایه داری مجذوب رمزگان گشایی و قلمرو زدایی ست که الگوهای "شدت" خودش را داراست (همان افراد شیذوفرنیک که به قلمرو زدایی و رمزگان گشایی محدود می خود دست می زنند) اما پیامدهای افراطی و انقلابی خود را نیز دارد .



